

فصلنامه سیاست خارجی
سال بیست و نهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴، صص ۱۰۵-۱۳۱

۵

رابطه ایران با ایالات متحده امریکا؛ امکان یا امتناع؟

حسین جعفری موحد^۱

۱. آقای حسین جعفری موحد دانشجوی دکترای علوم سیاسی (گرایش مسائل ایران) دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم
hmovahed1355@gmail.com

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۵/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۵

چکیده

یکی از موضوعات مهم مورد بحث در محافل سیاسی جمهوری اسلامی ایران از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، مسئله رابطه با امریکا بوده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران همواره فضایی از مخالفت، دشمنی، نفی، دگرسازی و خشونت واژه‌ای بر روابط ایران و امریکا حاکم بوده است. واقعیت این است که رابطه ایران و امریکا کلاف سردرگمی است که این دو کشور تنها بازیگران آن نیستند، بلکه بازیگران دیگری که از این رهگذر سود می‌برند در فرایند این روابط تأثیرگذار هستند. این مقاله ضمن تحلیل روندهای حاکم بر روابط ایران و امریکا از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران تاکنون، به بررسی پیشران‌های تأثیرگذار بر روندهای موجود پرداخته و به دنبال پاسخ به این پرسش مهم است که با توجه به استمرار پیشران‌های تأثیرگذار بر روابط ایران و امریکا، آیا امکان بهبود روابط میان دو کشور در آینده نزدیک وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه مطرح این است که با توجه به استمرار وجود پیشران‌های سه‌گانه تأثیرگذار در ایجاد روندهای موجود در مناسبات ایران و امریکا، شامل تضادهای ایدئولوژیک میان ایران و امریکا، جایگاه اسرائیل و لابی صهیونیستی فعال در امریکا در اتخاذ سیاست‌های خصمانه امریکا علیه ایران و درنهایت، تأثیرگذاری کشورهای حوزه خلیج فارس و در رأس آنها عربستان بر سیاست خارجی خاورمیانه‌ای امریکا، امکان بهبود روابط ایران و امریکا در آینده نزدیک متصور نیست.

▪ واژگان کلیدی:

جمهوری اسلامی ایران، امریکا، روابط ایران و امریکا، تحلیل روند

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران در شرایطی در بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید که سرشت و ماهیت آن در تقابل ماهوی با ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل قرار می‌گرفت. اساس و جوهره سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» سامان یافت و از این رو در صدد واسازی و ساختارشکنی از قواعد بازی حاکم بر ساختار بین‌الملل و منطقه خاورمیانه برآمد. نوع روابط ایران و امریکا پس از انقلاب اسلامی به منازعات و چالش‌های دوسویه و متقابلی انجامید که تحت تأثیر متغیرهای مختلف تا به امروز تداوم یافته است. با پیروزی انقلاب اسلامی، کاخ سفید نه تنها متحد استراتژیک خود در خاورمیانه را از دست داد، بلکه با آماجی از دیدگاه‌ها و شعارهای ضداستکباری و ضدامریکایی روبه‌رو شد. نظام نوپای جمهوری اسلامی برای رویش و پویای خود و براساس مبانی آن که «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» بود، وارد تنازع و تقابل ایدئولوژیک با ایالات متحده امریکا شد. در مقابل، امریکا نیز فروپاشی جمهوری اسلامی را با تثبیت موقعیت خود در جهان و به‌ویژه در منطقه خاورمیانه برابر می‌انگاشت. از این مقطع تاریخی تاکنون همواره شرایط تخصم ناشی از مخالفت، دشمنی، نفی، غیریت‌سازی و ادبیات خشونت بر فضای مناسبات ایران و امریکا حاکم بوده است و با وجود گذشت بیش از سه دهه از انقلاب اسلامی و قطع روابط امریکا و ایران پس از حادثه اشغال سفارت امریکا در تهران، نه تنها هیچ نشانه قابل اطمینانی از ذوب شدن یخ‌های روابط دو کشور مشاهده نمی‌شود، بلکه در برخی موارد احتمال تحقق سناریوهای وخیم‌تری مانند برخورد نظامی مطرح می‌شود. با توجه به وضعیت حاکم بر مناسبات ایران و امریکا، بررسی روابط دو دولت پس از پیروزی انقلاب اسلامی، موضوعی است که بسیاری از پژوهشگران حوزه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل در محافل دانشگاهی و رسانه‌ای دو کشور تاکنون به آن پرداخته‌اند. اشاره به تاریخ روابط دو کشور، فراز و فرودها، زمان و دلایل قطع رابطه و درگیری‌های مقطعی و مداوم در روابط متقابل ایران و امریکا بدون اتخاذ رویکردهای نظری

و چارچوب‌های مشخص تحلیلی، نقطه‌ضعف بیشتر آثار و پژوهش‌های انجام‌شده درباره موضوع یادشده است. لذا مقاله حاضر به‌دنبال پاسخ به پرسش امکان یا امتناع بهبود روابط ایران و آمریکا در آینده است. در پاسخ به پرسش اصلی مقاله، فرضیه مطرح این است که با توجه به استمرار وجود متغیرهای سه‌گانه تأثیرگذار در ایجاد روندهای موجود در مناسبات ایران و آمریکا، شامل تضادهای ایدئولوژیک میان ایران و آمریکا، جایگاه اسرائیل و لابی صهیونیستی فعال در آمریکا در اتخاذ سیاست‌های خصمانه آمریکا علیه ایران و درنهایت، تأثیرگذاری کشورهای حوزه خلیج فارس و در رأس آنها عربستان بر سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا، امکان بهبود روابط ایران و آمریکا در آینده نزدیک متصور نیست. برای بررسی فرضیه مقاله از الگوی «تحلیل روند» که از الگوهای زیرمجموعه دانش آینده‌پژوهی است، بهره‌گیری شده است؛ به این صورت که روندهای موجود در روابط ایران و آمریکا در بازه زمانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون مورد تحلیل قرار گرفته و سپس پیشران‌های سه‌گانه تأثیرگذار در ایجاد این روندها بررسی شده‌اند، و در پایان، این استدلال مطرح شده است که با عنایت به استمرار تأثیرگذاری پیشران‌های یادشده در مناسبات ایران و آمریکا، بهبود روابط دو کشور در آینده نزدیک امکان‌پذیر نخواهد بود. در این پژوهش از روش تحقیق کیفی براساس گردآوری شواهد و جزئیات از اسناد، کتاب‌ها و مقاله‌ها استفاده شده است.

۱. چارچوب نظری

چارچوب نظری مورد استفاده در این مقاله، الگوی «تحلیل روند»^۱ به‌عنوان یکی از الگوهای دانش میان‌رشته‌ای «آینده‌پژوهی»^۲ است. آینده‌پژوهی، تفکرات فلسفی و روش‌های علمی و مدل‌های مختلف بررسی و مطالعه آینده را مطرح و با استفاده از آنها، آینده‌های جایگزین احتمالی را ترسیم می‌کند. درواقع آینده‌پژوهی ابزاری برای معماری و مهندسی آینده است (فاتح‌راد، ۱۳۸۹: ۱۳۶). آینده‌پژوهی به‌عنوان یک حوزه میان‌رشته‌ای در اوایل

1. Terend Analysis
2. Future Studies

قرن بیستم توسط اندیشمندانی چون والز^۱ و اکبرن^۲ مطرح شد. اما دانش آینده‌پژوهی به شکل امروزی آن، پس از پایان جنگ جهانی دوم در اندیشکده رند آمریکا شکل گرفت. پیدایش و تکوین مطالعات مربوط به آینده در آمریکا به شدت وابسته به طرح‌های جنگی ارتش بود؛ زیرا در ارتش آمریکا به مسائلی نظیر ساخت سناریوهای لازم در آرایش نیروهای نظامی و رشد برنامه‌های فضایی بسیار توجه می‌شد (میلز، ۱۳۷۴: ۱۸).

پس از آن، انبوهی از «کانون‌های تفکر»^۳ طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شکل گرفتند که دگرگونی‌های شگرف کنونی و نیز اهمیت حیاتی تحلیلی و پیش‌بینی روندهای آتی در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی اعم از اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع و خرده‌نظام‌های زیرین آنها از عوامل و متغیرهای بنیادین در به‌وجود آمدن آنها به‌شمار می‌آیند. در غرب چند دهه است که از آینده‌پژوهی به‌مثابه یکی از ابزارهای مهم سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری استفاده می‌شود، اما در ایران متأسفانه به این مقوله کلیدی آن‌گونه که شایسته و بایسته است، توجه نشده است. روش تحلیل روند، یکی از الگوهای آینده‌پژوهی است. طبق تعریف، روند، یعنی پدیده‌ای که در مدتی کوتاه با گرایش و منطقی خاص تکرار می‌شود. به عبارت دیگر، روند به معنای تغییر و توسعه به سمت یک امر جدید و متفاوت است. یک روند نشان می‌دهد که یک موضوع اجتماعی یا مفهوم خاص به سمت جایگاه و گرایش خاصی میل و گرایش داشته و این گرایش در یک برهه خاصی تداوم یافته است (احمدی، ۱۳۶۸: ۹).

در روش تحلیل روند، داده‌ها و اطلاعات مربوط به روندهای حاکم بر پدیده‌های مهم و متغیرهای اثرگذار، جمع‌آوری شده و با پایش و شناخت وضعیت آنها در یک فرایند مستمر به پیش‌بینی وضعیت احتمالی آنها در آینده پرداخته می‌شود. در یک دسته‌بندی کلی، روش تحلیل روند به دو نوع قابل تقسیم است: الف) روش تحلیل کمی روند؛ ب) روش تحلیل کیفی روند. در روش تحلیل کمی، رفتار یک متغیر در یک محدوده زمانی بررسی می‌شود و فرض بر این است که آینده در امتداد گذشته است و در صورت فهمیدن قوانین

1. Walz
2. Ekbern
3. ThinkThank

مستقر در آن می‌توان آینده را پیش‌بینی کرد. مهم‌ترین شیوه در روش تحلیل کمی روند، شیوه برون‌یابی پارامترها است که در آن سعی می‌شود با بررسی تاریخچه یک موضوع، یک آینده مناسب برای آن پیش‌بینی شود. در این روش، آینده‌پژوهان می‌کوشند با ترسیم نمودار تغییر روندها و استفاده از اطلاعات آماری و برون‌یابی نمودار بر پایه نرخ کنونی، تغییرات آینده را پیش‌بینی کنند. روش برون‌یابی اساساً شامل گردآوری داده‌های تاریخی و تنظیم آنها بر روی یک منحنی است که تا آینده ادامه دارد. برون‌یابی، ویژه آن دسته از روندهایی است که خود را به صورت آمار و ارقام نشان می‌دهند.

اما موضوع روش تحلیل کیفی روند، پیش‌بینی پارامترهایی است که بیان صریح آنها به صورت کمی ناممکن و یا بسیار دشوار است. در واقع، این گونه پارامترها تابع بسیاری از پارامترهای دیگر هستند که پیش‌بینی آنها در گرو پیش‌بینی آن پارامترها است. در این روش، فرض بر این است که حوادث مختلف آینده، ناگهانی رخ نخواهند داد و از هم‌اکنون، نشانه‌هایی برای پیش‌بینی آنها وجود دارد. لذا در این روش با شناخت عوامل مؤثر بر پارامترهایی که می‌خواهیم آینده آن را پیش‌بینی کنیم، سعی می‌شود فضای آینده ترسیم شود (حاجیانی، ۱۳۹۰).

در ادامه مقاله و براساس چارچوب نظری مطرح‌شده، داده‌ها و اطلاعات مربوط به روندهای حاکم بر روابط ایران و آمریکا در بازه زمانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون جمع‌آوری شده و با پایش پیشران‌های تأثیرگذار بر شکل‌گیری این روندها، به پیش‌بینی وضعیت احتمالی روابط دو کشور در آینده پرداخته می‌شود.

۲. بررسی روندهای موجود در روابط ایران و آمریکا پس از انقلاب اسلامی ایران

برای پیش‌بینی آینده احتمالی روابط ایران و آمریکا ناگزیر از تحلیل روندهای موجود در روابط این دو کشور هستیم. از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران تاکنون مواضع ایالات متحده در برابر ایران به‌رغم تغییر و تحولات تاکتیکی، همواره از یک الگوی منسجم پیروی کرده و از نوسان زیادی برخوردار نبوده است. این کشور راهبرد یکسانی را در رویارویی با ایران در دستور کار خود قرار داده است؛ اگرچه در مقاطع مختلف به‌لحاظ روشی،

سعی کرده است از تاکتیک‌های متنوعی برای پیشبرد استراتژی مهار و کنترل رفتار جمهوری اسلامی بهره‌گیری کند.

در یک نمای کلی، مجموعه اقدامات امریکا برای مقابله با ایران در طول ۳ دهه گذشته را می‌توان به این ترتیب برشمرد: اقدام به کودتا علیه جمهوری اسلامی، اقدام به ضربه محدود نظامی (طبس)، اعمال تحریم‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی (یک‌جانبه و چندجانبه)، تلاش برای منزوی کردن ایران، نزدیک شدن به صدام و جنگ با ایران، تحریک همسایگان ایران، حمله نظامی به ناوگان نظامی و هواپیمای مسافربری ایران، تهدید جلوه دادن ایران برای صلح و امنیت جهانی، اقدام به دیپلماسی پنهان برای نزدیک شدن به ایران (ماجرای مک‌فارلین)، حامی تروریسم نامیدن ایران، اعمال سیاست مهار و هم‌زمان، تعامل با ایران در عراق و افغانستان، کمک به جریان‌های معارض با نظام جمهوری اسلامی در داخل و خارج از کشور، جنگ روانی و تهدید به عملیات نظامی (دوران بوش)، تلاش برای مذاکره مستقیم همراه با تداوم فشارهای چندجانبه و به‌کارگیری دوباره سیاست تحریم‌های شدید و طرح دوباره احتمال کاربرد گزینه نظامی برای تغییر رفتار ایران. به‌طور کلی، در ارزیابی سیاست خارجی ایالات متحده در قبال ایران، همواره می‌توان نشانه‌هایی از تداوم را مشاهده کرد. این گفته به آن معنا است که اصول کلی سیاست خارجی امریکا در قبال ایران، همواره پایدار بوده و در دوره‌های مختلف، تنها روش‌ها و نحوه رویارویی با آن تغییر کرده است.

در طول این دوره، ایران از زاویه دید امریکایی‌ها، یک بازیگر تهدیدکننده و ضدنظم موجود بوده است که نه تنها باید از افزایش نفوذ و نقش آن در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جلوگیری کرد، بلکه باید از طریق فشارها و تهدیدات و نیز اهرم‌های حاکم در این نظم جهانی، از جمله قوانین حاکم بر سازمان‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی و سازمان ملل، رفتار ایران را تغییر داد و با نظم جاری هماهنگ کرد. در طول این مدت، از دیدگاه دولت‌های حاکم امریکا، حتی در صورت عدم تحقق هدف بالا و به‌عنوان راه‌حل نهایی، باید نظام حکومتی ایران را از طریق اعمال زور تغییر داد.

وقوع انقلاب اسلامی ایران نقطه آغاز تنازع جدی در روابط ایران و امریکا به حساب می‌آید. ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران، نه تنها در سطح داخلی منجر به تغییرات وسیعی

شد، بلکه در سطح منطقه‌ای و جهانی نیز پیامدهای شگرفی برای نظام بین‌الملل به‌همراه داشت. انقلاب اسلامی، همانند هر انقلاب ایدئولوژیک دیگری به‌دنبال تغییر نظم سنتی و پایه‌ریزی نظمی نوین بود. جهت‌گیری‌های انقلابی در سیاست‌های داخلی، از جمله تغییر کامل سیستم‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی داخلی و تلاش برای غرب‌زدایی و جهت‌گیری‌های جدید در حوزه سیاست خارجی، از جمله «نظریه صدور انقلاب» و «سیاست نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» که عمدتاً مبتنی بر تغییر وضع موجود و ارائه مدل جدیدی بود، نوع و ماهیت روابط ایران و آمریکا را پس از پیروزی انقلاب اسلامی شکل داد (Barzegar, 2000: 156,157).

در نتیجه، ایران که تا پیش از آن متحد اصلی غرب و آمریکا در منطقه به‌حساب می‌آمد، تبدیل به دشمن درجه یک ایالات متحده شد. هیجان‌های اولیه انقلابی همچنین نگرانی‌ها و چالش‌هایی را در نوع روابط جمهوری اسلامی با دولت‌های منطقه پدید آورد. نظام بین‌الملل نیز در حمایت از نظم سنتی موجود و حفظ دوستان منطقه‌ای خود به تقابل با انقلاب اسلامی ایران پرداخت. به‌این ترتیب، ریشه‌های اولیه سوءظن و بی‌اعتمادی پس از بروز انقلاب اسلامی بین ایران و کشورهای منطقه به‌عنوان نمایندگان محلی نظام بین‌الملل از یک سو و ایران و ابرقدرت‌ها و در رأس آنها آمریکا از سوی دیگر، پدید آمد.^(۱) تداوم چنین روندی از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون روابط بین‌الملل در منطقه خاورمیانه را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده است؛ زیرا ریشه‌های این تقابل نه‌تنها در سطح داخلی، بلکه به‌دلیل اهمیت منطقه خاورمیانه در نظام بین‌الملل، در سطح منطقه‌ای و جهانی نیز تأثیرگذار بوده و ساخت طبیعی قدرت و سیاست در منطقه را به‌هم ریخته است. به‌عنوان مثال، از زمان وقوع انقلاب اسلامی، نظام بین‌الملل و در رأس آن، آمریکا به شیوه‌های مختلف سعی کرده‌اند با تهدید ایران، از نقش‌آفرینی این کشور در صحنه منطقه‌ای و جهانی جلوگیری کنند. در ادامه به مصادیقی از روندهای تنش‌زای موجود در روابط ایران و آمریکا (توسط دو طرف) از ابتدای شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی تاکنون اشاره‌ای گذرا خواهیم داشت، سپس به تشریح پیش‌ران‌های تأثیرگذار بر استمرار این روند خواهیم پرداخت.

۳. متغیرهای مربوط به خطمشی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران

در جریان انقلاب اسلامی که حکومت محمدرضا شاه در برابر سیل اعتراضات ویرانگر مردمی قرار گرفته بود، امریکایی‌ها همچون گذشته که محوری‌ترین حامی و حافظ شاه ایران بودند، از او حمایت کردند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جو ضد امریکایی حاکم بر جامعه ایرانی با پذیرش اقامت شاه در آمریکا تشدید شد. این اتفاق چنان تکان‌دهنده بود که طی کمتر از دو هفته پس از آن، تعداد زیادی از دانشجویان، سفارت آمریکا در تهران را اشغال کرده و کارکنان آن را به‌گروگان گرفتند. این اتفاق‌ها منجر به قطع روابط ایران و آمریکا شد و روابط دو کشور را به سمت بحرانی درازمدت سوق داد (بیل، ۱۳۷۱، ج ۲).

در دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، امریکایی‌ها با تحریک رژیم بعث عراق و کمک نظامی به آنها، درصدد تقویت این کشور و درهم‌شکستن مقاومت ایران بودند. ایالات متحده در طول جنگ به تقویت تسلیحاتی عراق پرداخته و تلاش کرد با تقویت عراق، قابلیت‌های ساختاری ایران را در روند مقابله با دنیای غرب به‌ویژه آمریکا به‌حداقل ممکن برساند. بسیاری اعتقاد دارند که حمله نظامی عراق علیه ایران را می‌توان نمادی از «جنگ نیابتی» دانست؛ یعنی جنگی که از سوی عراق، اما براساس منافع آمریکا شکل گرفت (متقی، ۱۳۸۵: ۴۸). این موضع دولت آمریکا در طول جنگ که در آن علاوه بر خسارت‌های مستقیم و غیرمستقیم سنگین اقتصادی، چندصد هزار نفر از مردم ایران کشته و مصدوم شدند، جمهوری اسلامی ایران را در مورد مقاصد آمریکا به‌شدت بی‌اعتماد کرد و به جو ضد امریکایی حاکم بر جامعه ایران دامن زد.

به‌دلیل برداشت وجود تهدید از سوی ایران نزد دولتمردان آمریکا، هرگونه افزایش نفوذ و نقش‌آفرینی ایران در سطح کشورهای منطقه، غیرسازنده، مداخله در امور داخلی این کشورها و درنهایت تهدیدی علیه صلح و امنیت منطقه‌ای و جهانی به‌شمار می‌آید. در طول سالیان گذشته، آمریکا به شیوه‌های گوناگون موضوع تهدید ایران برای همسایگان این کشور را مطرح کرده و تلاش نموده که در صحنه بین‌المللی از آن به‌عنوان ابزار فشاری علیه ایران استفاده کند.

ایالات متحده پیوسته در طول سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ایران را به انجام اقدامات مخرب مانند حمایت از تروریسم بین‌المللی، تلاش برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی، تلاش برای ایجاد بی‌ثباتی منطقه‌ای در خاورمیانه، نقض حقوق بشر و... متهم کرده است تا بتواند زمینه اعمال محدودیت‌های فراگیر علیه ایران را فراهم کند. آمریکا با پیگیری سیاست اتهام‌زنی به ایران تلاش می‌کند مشروعیت سیاسی و بین‌المللی جمهوری اسلامی را کاهش دهد و طبعاً به هر میزان که بتواند مناقشات سیاسی بیشتری علیه ایران ایجاد کند، به موفقیت‌های بیشتری برای محدودسازی و انزوای ایران دست خواهد یافت (متقی، ۱۳۸۵: ۴۹).

یکی از اقدامات دولت آمریکا در زمان ریاست‌جمهوری کلینتون، در مسیر مقابله با تهدید ایران، انجام نوعی بازنگری در سیاست‌های رؤسای جمهور گذشته بود. به این ترتیب، «سیاست محاصره مشترک»^۱ که آمریکا در کنار متحدان اروپایی خود در صدد اعمال آن علیه ایران برآمد، در نهایت در چهره «سیاست مهار دوجانبه» متبلور شد. در این زمینه نیز ردپای نقش آفرینی لابی صهیونیستی مدافع اسرائیل قابل پیگیری است (کیوان حسینی، ۱۳۸۸: ۱۳۹).

مارتین/یندیک^۲ طراح اصلی سیاست یادشده بود. ایندیک برای نخستین بار «سیاست مهار دوجانبه» را که بر محور رویارویی با ایران و عراق در حوزه خلیج فارس طراحی شده بود، در اجلاس سالانه آپیک پیشنهاد کرد. این طرح توجه افرادی مانند دنیس راس^۳ و ساموئل لوئیس^۴ از طرفداران اسرائیل را که در اداره امور خاورمیانه‌ای کابینه کلینتون فعال بودند، جلب کرد. به این ترتیب، ایده یادشده پس از عبور از سه مرحله «طرح در اجلاس آپیک»، «طرح در محافل تخصصی خاورمیانه» و «طرح در سطح عمومی سیاست»، به مرحله مباحث عمومی نخبگان سیاست خارجی آمریکا وارد شد و در نهایت به تصویب رسید (سجادپور، ۱۳۷۳: ۳۶-۳۰). ابعاد اجرایی سیاست مهار دوجانبه بر سه محور سیاسی، اقتصادی و نظامی استوار بود:

1. Policy of encirclement Subscribe
2. Martin Indyk
3. Dennis Ross
4. Samuel Lewis

پایه سیاسی: در بعد سیاسی، مقامات آمریکا باب گفت‌وگو با ایران را همچنان باز نگه داشته بودند و بارها بر ضرورت گفتگوی آشکار با دولت جمهوری اسلامی ایران برای شناخته شدن دقیق مواضع و خواست‌های دو طرف و جلوگیری از بروز سوء تفاهم تصریح می‌کردند. از این زاویه بر سه نکته تأکید می‌شد: ۱. در مذاکره با ایران، آمریکا پیش‌قدم نخواهد شد؛ ۲. مذاکرات باید آشکار باشد و از مجاری رسمی و صلاحیت‌دار ایران صورت گیرد؛ و ۳. رفتار ایران در هرگونه مذاکره احتمالی در دستور کار قرار خواهد داشت (امیری، ۱۳۷۴: ۱۷)

پایه نظامی: ادعای کوشش‌های ایران برای دستیابی به فناوری‌ها و تسلیحات کشتار جمعی، به‌ویژه فناوری هسته‌ای و ضرورت خنثی‌سازی این تلاش‌ها و تهدیدهای ناشی از آن، یکی از محورهای اصلی سیاست مهار دوجانبه بود که بسیار مورد تأکید ارائه‌کنندگان امریکایی-صهیونیستی آن قرار داشت. *آنتونی لیک*^۱ در نخستین اعلام رسمی سیاست مهار دوجانبه گفت: «ایران فعالانه در پی آن است که مخفیانه به تسلیحات هسته‌ای و غیرهسته‌ای و موشک‌های دوربرد دست یابد. (البته) تسلیحات کشتار جمعی ایران در مقایسه با عراق) نسبتاً در مراحل اولیه پیشرفت قرار دارد، (اما) آمریکا می‌تواند مانع آن شود که ایران در پنج سال آینده در شرایط عراق (در پنج سال پیش) قرار گیرد... (ناگفته نماند) مهار ایران در دستیابی به سلاح‌های امحای جمعی به دو دلیل بسیار مشکل است: نخست، عدم برخورداری آمریکا از قطعنامه‌های سازمان ملل، آن‌گونه که درباره عراق وجود داشت. دوم، عدم اعمال تحریم‌های گسترده درباره ایران...» (کیوان حسینی، ۱۳۸۸: ۴۱).

پایه اقتصادی: اگرچه رکن اقتصادی سیاست مهار دوجانبه به‌طور عمده به‌سوی تأثیرگذاری بر پایه‌های اقتصادی ایران از طریق اعمال تحریم‌های نفتی جهت‌گیری شده بود، اما دغدغه اصلی طراحان این سیاست را باید تحمیل نوعی قرنطینه مالی فناوری به دولت ایران دانست که احتمال داشت زمینه‌های محروم‌سازی این کشور را از فرایند جهانی مبادلات فناوری و تسلیحاتی فراهم آورد و در مسیر تقویت پایه‌های راهبردی آن نیز موانعی ایجاد کند.

لابی آپیک در راستای بزرگ‌نمایی خطر ایران و محدودسازی قدرت آن، سیاست تحریم ایران را در داخل ایالات متحده مورد پیگیری قرار داد که نتیجه نهایی آن گزارشی ۷۶ صفحه‌ای بود که با عنوان «تحریم‌های جامع امریکا علیه ایران: برنامه‌ای برای عمل» به اعضای کنگره امریکا ارائه شد. در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۵، *آلفونسو داماتو*، یکی از سناتورهای امریکایی که توسط لابی صهیونیست نیز حمایت می‌شد و همواره از سیاست‌های سخت تجاری علیه ایران حمایت می‌کرد، با الهام‌گیری از سند منتشرشده توسط لابی آپیک به نام «تحریم جامع امریکا علیه ایران، برنامه عمل»، طرحی ارائه کرد که براساس آن، هر شخص یا شرکت خارجی که به صدور کالا یا فناوری به ایران مبادرت می‌کرد، براساس تعاریف مندرج در قانون اداره صادرات امریکا مصوب سال ۱۹۷۹، مشمول سیاست‌های تحریمی امریکا می‌شد. نقطه کانونی طرح یادشده، مبادلات نفتی ایران بود (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۶۳-۶۲).

به‌دنبال سخنرانی رهبران رژیم صهیونیستی در کنگره امریکا در دسامبر ۱۹۹۵ و ژوئیه ۱۹۹۶ که به شکل‌گیری فضای ضدایرانی شدیدی منجر شد و نیز در سایه لابی‌گری‌های آپیک، درنهایت در اوت همین سال (۱۹۹۶) «قانون تحریم ایران و لیبی» در مجلس نمایندگان به تصویب رسید (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۶۷-۶۵).

درباره تلاش‌ها و پیگیری‌های لابی صهیونیستی برای تصویب «قانون تحریم ایران و لیبی» می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: درخواست مؤسسه یهودی امور امنیت ملی^۱ در اکتبر ۱۹۹۴ از کلینتون مبنی بر ضرورت تقویت مواضع دولت امریکا برای تشدید فشارهای تحریمی علیه ایران و نیز همکاری با سایر کشورها به منظور پیشبرد خط‌مشی ممنوعیت فعالیت‌های مالی و فناورانه با جمهوری اسلامی ایران؛ صدور قطعنامه مؤسسه یهودی امور امنیت ملی در ۱۰ آوریل ۱۹۹۵ مبنی بر اعمال تحریم علیه ایران (علیخانی، ۱۳۸۰: ۱۷۸)؛ تلاش‌های گسترده لابی یهودیان برای تشدید فضای ضدایرانی در کنگره که درنهایت باعث شد طیفی گسترده از نمایندگان با فرستادن درخواستی در ۳۰ مه ۱۹۹۵ از رئیس‌جمهور، افزایش فشار علیه ایران را خواستار شوند (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۶۳)؛ سخنرانی مدیر اجرایی آپیک نیل/ام شر^۲ در یکی از کمیته‌های کنگره به نام «کمیته فرعی عملیات خارجی، مالیه

1. JINSA

2. Neal M. Sher

صادرات و برنامه‌های مرتبط» در ۲۵ آوریل ۱۹۹۶، مبنی بر ضرورت برخورد با ایران به‌عنوان کشوری که در پی دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و حامی فعالیت‌های تروریستی است و در راستای مخدوش کردن فرایند صلح خاورمیانه کوشش می‌کند؛ و کوشش‌های آپیک برای تحریک دولت کلینتون به‌منظور تحریم علیه شرکت‌های روسی که به‌زعم آنان، فناوری موردنیاز ایران را برای پیشبرد برنامه‌های تولید سلاح‌های هسته‌ای و تقویت بنیه موشکی تأمین می‌کردند (www.AIPAC.org,10/12/1999).

مصادیق اشاره‌شده، به‌عنوان نمونه‌هایی از روند روابط تنش‌آلود آمریکا با ایران از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، به‌عنوان متغیرهای مستقل بر استمرار روابط خصمانه میان دو کشور به‌عنوان متغیر وابسته، تأثیرگذار بوده‌اند. در ادامه به چند مورد از متغیرهای مربوط به خط‌مشی جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا که در ایجاد روند روابط موجود میان ایران و آمریکا تأثیرگذار بوده‌اند نیز اشاره خواهد شد.

۴. متغیرهای مربوط به خط‌مشی جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا

سلسله وقایع مربوط به عملکرد ایالات متحده آمریکا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در رویارویی با جنبش‌های انقلابی ایران (مانند ایفای نقش در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) و همچنین سلسله اقداماتی که این کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای بازگرداندن وضعیت گذشته خود در ایران و منطقه به‌اجرا گذاشته بود و در مجموع، ذهنیت تاریخی-روانی ایرانیان نسبت به سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا در ایران، باعث شد عده‌ای از دانشجویان، در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ وارد سفارت آمریکا در تهران شدند و با به‌گروگان گرفتن کارکنان سفارتخانه، آن را به اشغال درآوردند. امام خمینی در نخستین سخنرانی خود پس از اشغال سفارت آمریکا که در ۱۴ آبان، یعنی یک روز پس از آن حادثه ایراد شد، ضمن تأیید اقدام دانشجویان، آمریکا را «شیطان بزرگ» نامید و به سفارت آن در تهران لقب «لانه جاسوسی» داد (باقی، ۱۳۷۶: ۳۱-۳۲). در همین روز، مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت استعفا داد. رهبر انقلاب ضمن پذیرفتن استعفای بازرگان و کناره‌گیری دولت موقت از عرصه اجرایی کشور، به‌جای معرفی دولت جدید، امور اجرایی کشور را تا تشکیل نخستین مجلس، به شورای انقلاب واگذار کرد و

به تدریج، عرصه سیاست کشور به دست طیف‌های اسلام‌گرا افتاد. این اتفاق از دو جنبه برای امریکایی‌ها ناخوشایند بود. نخست اینکه با اشغال سفارت آنها در تهران و به‌گروگان گرفته شدن مأموران دولت امریکا، وجهه بین‌المللی امریکا مخدوش شد و دوم آنکه با شکست میانه‌روها که گرایش بیشتری به امریکا داشتند و روی کار آمدن طیف اسلام‌گرا در عرصه سیاست ایران که نگاه به مراتب بدبینانه‌تری به امریکا داشتند، کشوری که تا دو سال پیش از مطمئن‌ترین متحدان امریکا در منطقه بود و «جزیره ثبات» تلقی می‌شد، از کنترل آن دولت خارج شد و امور آن به دست سران ضد امریکایی انقلاب افتاد. گروگان‌های امریکایی پس از ۴۴۴ روز آزاد شدند، اما خاطره تلخ آن هنوز هم در ذهن امریکایی‌ها باقی است و روابط آنها با جمهوری اسلامی را به شدت تحت تأثیر قرار داده است.

از زمان شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، امریکاستیزی یکی از گفتمان‌های حاکم بر دولت و جامعه ایران بوده است. رهبران جمهوری اسلامی همواره از امریکا به‌عنوان دشمن سرسخت یاد کرده و ملت ایران را به مقابله فراگیر با سیاست‌های توسعه‌طلبانه آن دعوت کرده‌اند. امام خمینی حتی پانزده سال پیش از انقلاب، در جریان قیام ۱۵ خرداد، به‌صراحت موضع خود را چنین ابراز داشته بود: «امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر، شوروی از هردو بدتر، همه از هم پلیدتر، لکن امروز سروکار ما با این خبیث‌هاست، با امریکاست» (به نقل از: محمدی، ۱۳۷۷: ۱۹۱). امروز، پس از گذشت سه دهه از حیات جمهوری اسلامی، گرایش‌های ضد امریکایی در نظام سیاسی ایران همچنان استمرار دارد. بخش عظیمی از جامعه ایران در طول این مدت، امریکا را دشمن درجه یک خود دانسته و علیه آن موضع‌گیری می‌کنند. از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، شعار «مرگ بر امریکا» یکی از شعارهای رایج بخش قابل توجهی از مردم ایران بوده است.

از آنجاکه یکی از جهت‌گیری‌های محوری انقلاب اسلامی، حمایت از مسلمانان جهان و نهضت‌های آزادیبخش بود، لذا بدیهی می‌نمود که مسئله فلسطین را در صدر اولویت‌های خود قرار دهد. در نتیجه، سیاست‌های منطقه‌ای نظام جمهوری اسلامی از بدو تأسیس، براساس مخالفت‌های عملی جدی علیه رژیم صهیونیستی ساخته و پرداخته شد. ضدیت جمهوری اسلامی با رژیم صهیونیستی همواره در پیوند عمیق با ضدیت آن با امریکا بوده

است. پیش از حمله به سفارت آمریکا، ساختمان سفارت رژیم صهیونیستی در تهران مورد حمله قرار گرفت و پس از تصرف به سازمان آزادیبخش فلسطین تحویل داده شد (Polucci, 1991: 2). رفتار ضداسرائیلی جمهوری اسلامی در حال حاضر نیز استمرار دارد و در برخی از موارد، تشدید نیز شده است.

همان‌گونه که مشاهده شد، متغیرها و مصادیق متعددی در روند روابط تنش‌آلود جمهوری اسلامی ایران و آمریکا از زمان وقوع انقلاب اسلامی وجود داشته که موجب پایداری و استمرار روند تقابل و تعارض بین دو کشور شده‌اند. در ادامه به بررسی پیشران‌های سه‌گانه‌ای خواهیم پرداخت که تأثیر فراوانی بر روندهای گذشته و فعلی روابط ایران با آمریکا داشته و پیش‌بینی می‌شود با وجود تأثیرگذاری پیشران‌های یادشده، روابط خصمانه آمریکا و ایران همچنان استمرار داشته باشد. این پیشران‌ها عبارتند از: ۱. تضادهای ایدئولوژیک میان ایران و آمریکا؛ ۲. تأثیرگذاری رژیم صهیونیستی و لابی قدرتمند صهیونیسم در روابط خصمانه آمریکا با ایران؛ و ۳. جایگاه کشورهای حوزه خلیج فارس و در رأس آنها عربستان سعودی در روابط ایران و آمریکا.

۵. پیشران‌های تأثیرگذار بر استمرار روابط خصمانه ایران و آمریکا

آنچه مسلم است اینکه میان ایران و آمریکا تنها یک اصطکاک عمیق سیاسی وجود ندارد، بلکه تقابل و تنازع این دو کشور در اعماق گفتمانی است؛ دو جهان‌بینی و دو گفتمان با رویکردهای ایدئولوژیک در قالب‌های متفاوتی رو در روی هم قرار گرفته‌اند. در این تقابل، ایران پرچمدار ایدئولوژی اسلامی نشئت‌گرفته از آموزه‌های مذهب تشیع، و آمریکا پرچمدار لیبرال‌دموکراسی و سکولاریسم است. این تفاوت و تضاد ایدئولوژیک در عرصه‌های گوناگون، همچون سیاست خارجی نمود یافته و ایران و آمریکا را در دو نقطه مقابل هم قرار داده است. درحالی‌که جمهوری اسلامی ایران معتقد به استقلال کشورها و شکل‌گیری نظامی عادلانه و نفی سلطه‌طلبی و سلطه‌پذیری و برقراری سازگاری مبتنی بر صلح و امنیت و عدالت در صحنه بین‌المللی است، ایالات متحده آمریکا به‌دنبال حاکمیت دموکراسی آمریکایی و هژمونی خود در جهان است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به‌دنبال آن، نظام

دوقطبی و غرور ناشی از احساس پیروزی امریکا، این کشور را به سمت یکجانبه‌گرایی و مداخله‌جویی بیشتر سوق داده است؛ به‌گونه‌ای که برای رسیدن به اهداف خود علاوه بر ابزارهای نرم و دموکراتیک، به اقتضای شرایط از ابزارهای سخت و زور نیز استفاده می‌کند. امریکا به دنبال ایجاد نظم نوین جهانی مدنظر خویش است. در این طرح، امریکا به‌عنوان قدرت هژمون به هیچ قاعده محدودیت‌زایی پایبند نیست و بی‌پرده به دنبال به تسلیم واداشتن بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد. با این وصف، تقابل امریکا با ایران، امری غیرمنتظره نخواهد بود و طبیعی است که ایران از سوی امریکا، یاغی و محور شرارت خوانده شود و دلیل آن هم تجاوزگری ایران نیست، بلکه فقط به این دلیل است که ایران از نظم نوین جهانی موردنظر امریکا پیروی نمی‌کند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۱: ۲۰-۱۵).

مقاومت ایدئولوژیک رهبران سیاسی ایران در مقابل امریکا را می‌توان انعکاس اعتقاد آنها به نقش اسلام به‌عنوان یگانه مذهب راستین دانست که می‌تواند نقش پویایی در عرصه‌های اجتماعی، ملی، سیاسی و بین‌المللی ایفا کند. براساس این نگرش که بر پایه ادراک دولتمردان جمهوری اسلامی از نظام بین‌الملل و نقش امریکا شکل می‌گیرد، نظام بین‌الملل به دو حوزه کاملاً متعارض به نام دارالاسلام و دارالحرب تقسیم می‌شود که اساس آن بر رقابت و تعارض میان این دو حوزه متفاوت گفتمانی استوار است. این نگرش را می‌توان عامل تشدید تضادهای نهفته جمهوری اسلامی ایران با امریکا و جهان غرب دانست. براساس این الگو، امریکا مرکز دارالحرب تلقی می‌شود و در مقابل، ایران نیز باید ام‌القرای جهان اسلام در نظر گرفته شود. در واقع به دلیل حاکمیت این نگرش است که تضادهای ادراکی مقامات سیاسی ایران و امریکا پس از انقلاب اسلامی همواره به‌گونه قابل توجهی روبه‌افزایش داشته و امریکا از سوی ایران «شیطان بزرگ» خوانده می‌شود (Ramazani, 1992: 395).

جدال‌های ایدئولوژیک ایران در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به‌طور عمده علیه امریکا به‌عنوان نماد استکبار، سازماندهی شده است. این مسئله را در واقع باید انعکاس ادراک‌های سیاسی و ایدئولوژیک رهبران انقلاب اسلامی به‌ویژه امام خمینی دانست. گراهام فولر^۱ معتقد است: «غرب، به‌ویژه امریکا، مسحور پدیده آیت‌الله خمینی است. وی به‌مثابه

چهره‌ای مهم و غیرمتعارف، نماد تمام نگرانی غرب در مورد اسلام رادیکال می‌باشد. پس از جنگ جهانی دوم، وی تقریباً بیش از هر رهبر خارجی دیگری در آمریکا دشمن قلمداد می‌شود... داوری امریکایی‌ها درباره ماهیت رفتار ایران، دست کم در عرصه عمومی، عمیقاً تحت تأثیر این چهره (امام خمینی) است، که آمریکا را با اصطلاحی قرون وسطایی توصیف کرده و درجه‌هایی از شیطانیت را به آن نسبت داده است (فولر، ۱۳۷۳: ۶).

خلاصه آنکه یکی از موانع اصلی در روابط ایران و آمریکا، تضادهای عمیق گفتمانی میان این دو کشور و به عبارتی رفتار استکباری آمریکا و استکبارستیزی جمهوری اسلامی ایران است؛ هر یک از این دو کشور، این رفتار را در چارچوب ایدئولوژیک و ماهیت حکومت خود قرار داده است. لذا مادامی که هر یک از طرفین، تغییر رفتار خود را به‌منزله تحول در ایدئولوژی و ماهیت خود می‌داند، رابطه دو کشور به حالت عادی باز نخواهد گشت.

از سوی دیگر، نظام سیاسی ایالات متحده با اتخاذ نظریه‌هایی مانند نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون و نیز نظریه جدید امنیتی مطرح‌شده توسط باراک اوباما، در واقع نگاهی ارزش‌مدارانه را در چارچوب اصطکاک با ایران در نظام منطقه‌ای خاورمیانه و نظم بین‌المللی برای خود تصویر کرده است. تفاوت دو کشور آمریکا و ایران در این است که آمریکا براساس نظریه‌های جان دیویی^۱ و ویلیام جیمز^۲ خود را عمل‌گرا می‌داند و عمل‌گراها راحت‌تر می‌توانند مواضع اصولی و ارزشی خود را با توجه به بافت موقعیتی‌ای که در آن قرار می‌گیرند، بازتعریف کنند. این درحالی است که ایران، مواضع ایدئولوژیک خود را در قالب ارزش‌هایی تعریف می‌کند که برگرفته از قوانین الهی است و تزلزل در آنها می‌تواند در مشروعیت نظام سیاسی خدشه وارد کند. لذا اگر ایران بخواهد در روابط خود با آمریکا تجدیدنظر کند، در مرحله نخست باید پاسخ‌گوی این پرسش باشد که آیا امریکای امروز تفاوتی با امریکای دیروز کرده است؟ و همچنین در فضای گفتمانی ناشی از تقابل ایران با آمریکا، مشروعیت ناشی از مبارزه با آمریکا در منطقه خاورمیانه و دیگر مناطق جهان که به‌صورت یک حقیقت قابل توجه در افکار عمومی منطقه‌ای و بین‌المللی برای ایران

1. John Dewey

2. William James

ارزش آفرین بود، از ایران گرفته خواهد شد؛ بنابراین، چالش‌های ایدئولوژیک میان دو کشور ایران و امریکا به‌عنوان یک پیشران تأثیرگذار در استمرار روابط خصمانه آن دو بسیار عمیق است و حل این تضادها از سوی دو کشور در آینده نزدیک بسیار بعید به نظر می‌رسد.

تصمیمات سیاست خارجی ایالات متحده متأثر از روابط پیچیده میان بخش‌های مختلف این کشور است. هر تصمیم‌گیری مهمی به‌علت ذات تکثرگرایی نظام سیاسی این کشور باید از کانال‌های مختلفی عبور کند. برخی از بخش‌های تأثیرگذار بر تصمیمات سیاست خارجی این کشور شامل کنگره، وزارت امور خارجه، وزارت دفاع، سازمان اطلاعات مرکزی (سیا)، شورای امنیت ملی و نیز احزاب، گروه‌های فشار، رسانه‌ها و... هستند. یکی از گروه‌های فشار تأثیرگذار در امریکا، «لابی‌های یهودی» هستند. جان مرشایمر، استاد دانشگاه شیکاگو و استفن والت، استاد دانشگاه هاروارد در مقاله‌ای با عنوان «لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا» اشاره کرده‌اند که مبنای عمل تمامی گروه‌های فشار در امریکا مشابه هم است، اما آنچه لابی صهیونیسم را از سایر گروه‌های فشار متمایز می‌کند، قدرت تأثیرگذاری آن است (جعفری، ۱۳۸۹: ۹۸). لابی صهیونیسم در امریکا به‌دلیل ویژگی منحصربه‌فردی که دارد، از جایگاه ویژه‌ای در عرصه سیاست‌گذاری امریکا، به‌ویژه در شکل‌دهی به سیاست خارجی این کشور در راستای حمایت همه‌جانبه از رژیم صهیونیستی برخوردار است. جامعه یهودیان امریکا با اینکه درصد کوچکی از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، درصد بالایی از ابزارهای رسانه‌ای و مراکز تأثیرگذار بر قدرت سیاسی را در اختیار دارند. برخورداری از این ویژگی باعث شده است که آنها از طریق گروه‌های لابی خود، بر روندهای سیاست‌گذاری داخلی و خارجی امریکا، تأثیر زیادی داشته باشند. در مجموع، عملکرد این لابی به هم‌سو کردن سیاست‌های ایالات متحده با منافع رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه کمک شایانی کرده است.

از جنبه تاریخی، از زمان شکل‌گیری رژیم صهیونیستی که با ظهور ایالات متحده به‌عنوان ابرقدرت جهانی هم‌زمان بود، یهودیان امریکا به فکر تشکیل گروه‌های لابی‌گر برای تأثیرگذاری بر تصمیم‌سازی‌های دستگاه سیاست‌گذاری امریکا در راستای تأمین منافع این رژیم افتادند. یهودیان با درک این نکته که رژیم تازه‌تأسیس اسرائیل، هر لحظه ممکن است

در معرض هجوم کشورهای مسلمان منطقه قرار گیرد، از این مسئله نگران بودند که آمریکا آنها را تنها گذاشته یا جانب اعراب و مسلمانان را بگیرد و به این ترتیب موجودیت رژیم صهیونیستی با خطر جدی روبه‌رو شود. بنابراین نهایت تلاش خود را برای تأثیرگذاری در سیاست‌گذاری خاورمیانه‌ای آمریکا به کار برده‌اند (قنبرلو، ۱۳۸۳: ۶-۵).

نفوذ قدرتمندانه لابی صهیونیسم در آمریکا، تحت تأثیر متغیرهای فراوانی از جمله فرهنگ وحدت‌گرا میان یهودیان، توان سازماندهی بالا، سطح بالای فرهیختگی و نخبگی، نفوذ در رسانه‌های ارتباط جمعی و حضور مؤثر در قوای مقننه و مجریه این کشور است (جعفری موحد، ۱۳۹۴: ۱۰۰). لابی‌های صهیونیستی در آمریکا، در مورد سیاست خارجی این کشور در قبال خاورمیانه بسیار حساس هستند. آنها به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران را تهدیدی بزرگ علیه امنیت اسرائیل دانسته و در راستای کاهش خطرات ناشی از تهدیدات ایران، نهایت تلاش خود را برای تأثیرگذاری بر سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده به‌ویژه در مورد ایران به کار می‌برند. برای بررسی میزان نقش‌آفرینی لابی صهیونیست در تأثیرگذاری بر رویکرد مقابله‌گرایانه ایالات متحده با جمهوری اسلامی ایران می‌توان به مصادیقی مانند سیاست مهار دوجانبه، طرح داماتو (لایحه تحریم همه‌جانبه ایران) و قانون تحریم ایران و لیبی اشاره کرد که با فشارهای همه‌جانبه لابی یادشده در کنگره آمریکا به تصویب رسیدند.

بنابراین می‌توان گفت یکی از موانع اصلی بهبود روابط ایران با آمریکا، مربوط به مشکلات ماهوی و مبنایی جمهوری اسلامی ایران با رژیم صهیونیستی است. ایران با توجه به تعلقات هویتی خاصی که دارد، نمی‌تواند موجودیت کشور اسرائیل را توجیه‌پذیر بداند. در مقابل، یکی از بنیادی‌ترین متغیرهای تأثیرگذار در بهبود احتمالی روابط ایران و آمریکا، این است که ایالات متحده دست‌کم از تعهد ایران به خودداری از هرگونه اقدام علیه امنیت رژیم صهیونیستی مطمئن شود. امروزه عمده‌ترین اتهام‌های آمریکا علیه ایران، شامل تلاش برای جلوگیری از روند صلح در خاورمیانه، تلاش برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی، حمایت از تروریسم و نقض حقوق بشر، به‌گونه‌ای با موضوع امنیت رژیم صهیونیستی در پیوند است. البته این به آن معنا نیست که ایالات متحده در منطقه خاورمیانه، فقط مجری سیاست‌ها و

خواست‌های صهیونیست‌ها است، بلکه حکایت از این واقعیت دارد که امریکا نمی‌تواند بدون لحاظ کردن مصالح امنیتی رژیم صهیونیستی پیگیر منافع خود در این منطقه شود. این مسئله قابل چشم‌پوشی نیست که با بررسی و تحلیل روند موجود در روابط ایران و امریکا از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، نقش‌آفرینی لابی صهیونیسم در استمرار روابط خصمانه بین دو کشور وجود داشته است و با عنایت به عدم امکان حل مسائل و مشکلات میان ایران و رژیم صهیونیستی به‌عنوان متحد درجه اول امریکا در منطقه، پیش‌بینی می‌شود که تلاش این لابی برای نفوذ در دستگاه سیاست خارجی امریکا علیه ایران در راستای تأمین منافع رژیم صهیونیستی استمرار خواهد داشت؛ بنابراین، امکان برقراری رابطه میان دو کشور امریکا و ایران در صورت وجود این پیشران و متغیر میانجی مهم، وجود نخواهد داشت.

روابط بین ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در طول تاریخ از فرازونشیب‌های بسیار زیادی برخوردار بوده که در این میان، وقوع جنگ تحمیلی در تشدید درگیری‌های بین آنها نقش بسزایی داشته است. ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون از مرحله اعتمادسازی خارج نشده و هنوز تفاهم مشترکی بین آنها در قبال مسائل حساس منطقه خاورمیانه به‌وجود نیامده است. روندهای خلع سلاح و کنترل تسلیحات نامتعارف، به‌ویژه تسلیحات هسته‌ای، امنیت انرژی و سیاست‌های نفتی، امنیت منطقه‌ای خلیج فارس (هادیان، ۱۳۸۵: ۸۰) و از همه مهم‌تر، اختلاف‌های ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک از مهم‌ترین محورهای اختلاف ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و در رأس آنها، عربستان بوده است.

تأسیس شورای همکاری خلیج فارس و عملکرد آن که حدود هشت ماه پس از جنگ ایران و عراق با عضویت عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین، امارات متحده عربی و عمان شکل گرفت، در راستای مقابله با انقلاب اسلامی ایران قابل تحلیل است. سیاست خارجی این شورا، نشان می‌دهد که همواره مواضعی غیردوستانه در مقابل ایران داشته است؛ به‌گونه‌ای که در طول جنگ ایران و عراق، همواره از عراق حمایت کرده و بندرهای کویت و جزایر استراتژیک «بویان» در عمل در اختیار عراق قرار گرفت و عربستان و کویت بخشی از

هزینه‌های تسلیحاتی عراق را تأمین می‌کردند.^(۲) در سال‌های اخیر، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با بستن قراردادهای امنیتی با آمریکا و ایجاد امکاناتی برای حضور نیروهای آمریکایی در منطقه و به‌ویژه خلیج فارس، نفوذ نظامی این کشور را در منطقه افزایش داده‌اند (موسی‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۳۴).

وضعیت بحران‌زده خاورمیانه و مشکلات به‌وجودآمده در کشورهای عراق، سوریه، یمن و بحرین و رقابت دو کشور ایران و عربستان برای افزایش نقش و تأثیرگذاری خود در این کشورها، از دیگر مسائلی است که روابط ایران با کشورهای حاشیه خلیج فارس را وارد مرحله حساسی کرده است. منافع ملی و ژئوپلیتیک ایران و عربستان سعودی حول مسائل عراق، سوریه و سایر کشورهای بحران‌زده منطقه، بیشتر از منظر منافع ایدئولوژیک و تعارض‌های شدید مذهبی تشیع و وهابیت نگرسته می‌شود. البته اصطلاح «ژئوپلیتیک شیعه» بیشتر از سوی کشورهای حوزه خلیج فارس به رهبری عربستان سعودی برای مقابله با سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در عراق، سوریه، یمن و بحرین مطرح شده است (نک: هادیان، ۱۳۸۵).

آنها سعی دارند با طرح مسئله «ژئوپلیتیک شیعه» بار سیاسی ایدئولوژیک برای سیاست‌های منطقه‌ای ایران قائل شوند و مانع همکاری‌های احتمالی آمریکا و ایران بر سر مسائل و معضلات پیش‌آمده در خاورمیانه و به‌ویژه در عراق شوند. مقامات عربستان سعودی بارها از افزایش نفوذ ایران در عراق و سایر کشورهای منطقه ابراز نگرانی کرده و ناخشنودی خود را از بی‌توجهی واشنگتن به این مسئله به‌طور رسمی اعلام کرده‌اند (Henderson, 2005: 1-3).

از دیدگاه عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس، ایران به‌دنبال برانگیختن گروه‌های اقلیت شیعه در این کشورها است. این کشورها به‌شدت از نفوذ جمهوری اسلامی ایران در عراق، سوریه، بحرین و یمن نگران هستند. به‌ویژه عربستان سعودی از تأثیرات عمیقی که این افزایش نفوذ می‌تواند در آینده سیاسی شیعیان شرق این کشور داشته باشد، ابراز نگرانی کرده است. استان‌های شرقی عربستان سعودی که ساکنان شیعه آن کشور را در خود جای داده‌اند، دارای منابع نفتی هستند و نگرانی عمیق آنها در این مورد با منافع ایدئولوژیک، ژئوپلیتیک و امنیت ملی آنها در ارتباط است (هادیان، ۱۳۸۵: ۸۹).

مسئله مهم‌تری که نگرانی عربستان سعودی را برمی‌انگیزد، احتمال بهبود روابط ایران و امریکا است. سعودی‌ها این مسئله را به‌خوبی می‌دانند که مسائل فراوانی در روابط ایران و امریکا وجود دارد که تنها در بستر فراهم آمدن شرایط متعدد و آن‌هم در یک بازه زمانی طولانی قابل‌حل است، اما آنچه با عنوان تنش‌زدایی در روابط ایران و امریکا و در مسئله هسته‌ای در حال شکل‌گیری است، زمینه‌های نگرانی رژیم آل سعود را فراهم کرده است؛ زیرا وقوع این اتفاق می‌تواند منافع این کشور را در منطقه و حتی در جهان اسلام تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین، عربستان سعودی نهایت تلاش خود را به‌کار می‌گیرد که با توجه به رابطه ویژه‌اش با امریکا، از بروز چنین اتفاقی جلوگیری کند. از آنجاکه روابط امریکا با عربستان سعودی در قالب اهداف دوگانه حفظ منافع امریکا در منطقه و دسترسی به منابع عظیم نفت عربستان، راهبردی شده است (یوسفی، ۱۳۸۶: ۱۰۳)، به‌نظر می‌رسد اعمال فشار عربستان بر دولت ایالات متحده در راستای جلوگیری از بهبود روابط دو کشور ایران و امریکا کارساز باشد.

نتیجه‌گیری

این مقاله با استفاده از الگوی «تحلیل روند» به‌دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش بود که با توجه به روندهای حاکم بر روابط ایران و امریکا در بازه زمانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی تحت تأثیر پیشران‌های مختلف، آیا امکان بهبود روابط این دو کشور در آینده نزدیک وجود خواهد داشت؟ در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، این استدلال مطرح شد که با توجه به تأثیرگذاری پیشران‌های سه‌گانه در روابط ایران و امریکا پس از انقلاب اسلامی، شامل تضادهای ایدئولوژیک میان آنها، تأثیرگذاری لابی طرفدار رژیم صهیونیستی بر سیاست‌های امریکا در قبال ایران، و درنهایت منافی که کشورهای حوزه خلیج فارس و در رأس آنها، عربستان از تیرگی روابط ایران و امریکا کسب می‌کنند، و استمرار این پیشران‌ها، در شرایط فعلی امکان بهبود روابط دو کشور در آینده نزدیک متصور نیست.

با پیروزی انقلاب اسلامی، نزاع ایران و امریکا، خواسته یا ناخواسته رنگ‌وبوی ایدئولوژیک به‌خود گرفت. در این تقابل، جمهوری اسلامی ایران پرچمدار ایدئولوژی اسلامی

و آمریکا پرچمدار ایدئولوژی لیبرال دموکراسی است. این تضاد ایدئولوژیک با نمود در عرصه‌های مختلف سیاست‌گذاری، از جمله عرصه سیاست خارجی، دو کشور را در نقطه مقابل هم قرار داده است. هر یک از این دو کشور با قرار دادن رفتارهای تقابلی گرایانه خود در چارچوب ایدئولوژیک حکومت، تغییر رفتار خویش را به‌منزله تحول در ایدئولوژی و عدول از آن می‌دانند. بنابراین تا زمانی که دو کشور دچار چالش‌های ایدئولوژیک یادشده هستند و توانایی انعطاف‌پذیری در دیدگاه‌های آرمان‌گرایانه خود را ندارند، رابطه‌شان به حالت عادی باز نخواهد گشت.

یکی دیگر از موانع بهبود روابط ایران و آمریکا، ارتباط این مسئله با مشکلات ماهوی و مبنایی جمهوری اسلامی ایران با رژیم صهیونیستی و تأثیرپذیری سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده از گروه‌های فشار طرفدار این رژیم است. لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا بر این اعتقاد است که اگر روابط آمریکا با ایران بهبود یابد، قدرت سیاسی ایران در منطقه افزایش خواهد یافت و به‌موازات قدرت نظامی و زیرساخت‌های مستحکم اقتصادی که دارد، تبدیل به قدرتی منطقه‌ای خواهد شد و این مسئله منجر به تغییر توازن قوا در خاورمیانه به‌نفع ایران و به‌ضرر رژیم صهیونیستی خواهد بود؛ بنابراین آنها هیچ‌گاه حاضر نیستند به عادی شدن روابط دو کشور تن بدهند. البته این به آن معنی نیست که تنش‌های مستمر در مناسبات میان ایران و آمریکا همه‌وهمه به‌خاطر رژیم صهیونیستی بوده است، بلکه به‌مفهوم این است که یکی از گره‌های اصلی موجود در روابط دو کشور با منافع و امنیت اسرائیل در منطقه مرتبط است و آمریکا نمی‌تواند بدون لحاظ کردن مصالح امنیتی این رژیم، پیگیر منافع خود در منطقه خاورمیانه باشد.

نگرانی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و در رأس آنها عربستان از بهبود روابط آمریکا با ایران و تأثیرگذاری آنها (هرچند نه به‌اندازه تأثیر دو متغیر پیش‌گفته) بر سیاست خارجی ایالات متحده در قبال ایران، از دیگر موانع حل مشکلات موجود در مناسبات ایران و آمریکا محسوب می‌شود. به‌زعم تصمیم‌گیرندگان حوزه سیاست خارجی عربستان سعودی و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تنش‌زدایی در روابط ایران با آمریکا، منافع این کشورها را در منطقه و حتی در جهان اسلام تحت‌الشعاع قرار خواهد

داد و باعث افزایش وزن ایدئولوژیک، ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جمهوری اسلامی ایران به‌ضرر آنها خواهد شد؛ لذا با توجه به راهبردی شدن روابط امریکا با عربستان و شورای همکاری خلیج فارس در سایه اهداف دوگانه حفظ منافع امریکا در منطقه و دسترسی به منابع عظیم نفت خلیج فارس، و همچنین جایگاه این کشورها در سیاست‌گذاری‌های خاورمیانه‌ای ایالات متحده، به‌نظر می‌رسد اعمال فشار عربستان و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بر دولت امریکا برای جلوگیری از ذوب شدن یخ‌ها، در روابط دو کشور ایران و امریکا تأثیرگذار باشد.

بنابراین با توجه به استمرار نقش پیشران‌های سه‌گانه یادشده، بهبود روابط ایران و امریکا دست‌کم در آینده نزدیک امکان‌پذیر نخواهد بود. امکان بهبود روابط دو کشور تنها در صورتی متصور است که ایالات متحده و ایران با درنظر گرفتن الزامات همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی در راستای تأمین منافع ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی خود، از آرمان‌ها و راهبردهای عمدتاً ایدئولوژیک خود (که این عنصر در مورد ایران از شدت بیشتری برخوردار است) عقب‌نشینی کنند. همچنین مؤلفه‌های تأثیرگذار دیگر در مناسبات دو کشور مانند اسرائیل و لابی صهیونیستی فعال در جامعه امریکا و همچنین عربستان و کشورهای حوزه خلیج فارس، اثرگذاری خود را در نظام تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده از دست بدهند.

یادداشت‌ها:

۱. بنا به اذعان بسیاری از مقامات ایالات متحده، انقلاب اسلامی و پس‌لرزه‌های آن، منافع آمریکا در منطقه را به شدت تحت تأثیر قرار داد. گری سیک (Gary Sick) از مشاوران کاخ سفید در امور ایران، در کتابی با عنوان «زمانی که همه چیز فرو می‌پاشد» (All Fall Down) در این باره می‌نویسد: «از هنگام سقوط شهر سایگون، هیچ واقعه‌ای به اندازه انقلاب ایران، آمریکا را تحت تأثیر قرار نداده بود». به نقل از: حسین علیخانی (۱۳۸۰)، *تحریم/ایران؛ شکست یک سیاست*، ترجمه محمد متقی‌نژاد، تهران: وزارت امور خارجه، ص ۱۰.
۲. در زمینه کمک‌های مالی عربستان به عراق در طول جنگ تحمیلی، هفته‌نامه «بیزنس ویک» می‌نویسد: «عربستان و کویت جمعاً ۴۵/۶ میلیارد دلار صرف مخارج جنگی عراق کردند که ۳۰ میلیارد دلار آن سهم عربستان و ۱۴ میلیارد هم سهم کویت بود. عربستان، صادرات نفت عراق را برعهده داشت و کلیه هزینه‌های انتقال مهمات به عراق از جمله ادوات جنگی که از راه زمینی از دریای سرخ و نیز اردن به کشور فرستاده می‌شدند را پرداخت می‌کرد». برای مطالعه بیشتر نک: آقای، سید داوود (۱۳۶۸)، *سیاست و حکومت در عربستان سعودی*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی انقلاب، صص ۹۷-۸۶.

منابع

الف) فارسی

- آقای، سید داوود (۱۳۶۸)، *سیاست و حکومت در عربستان سعودی*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی انقلاب.
- احمدی، علیرضا، ثقفی، فاطمه و فتحیان، محمد (۱۳۸۶)، «ارائه متدولوژی تحلیل روند برای شکل‌گیری استراتژی و آینده‌نگاری»، *فصلنامه مدیریت فردا*، شماره ۱۸.
- امیری، مجتبی (۱۳۷۵)، «ایران و آمریکا: نگاهی دیگر»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۹۵ و ۹۶.
- باقی، عمادالدین (۱۳۷۶)، *انقلاب و تنازع بقا*، تهران: عروج.
- بیل، جیمز (۱۳۷۱)، *شیر و عقاب*، ترجمه مهوش غلامی، تهران: کوبه.
- جعفری موحد، حسین (۱۳۹۴)، *فرمانروایان پنهان: تحلیلی بر نفوذ لابی صهیونیسم بر ارکان حکومتی و غیرحکومتی آمریکا*، تهران: قدسیان.
- جعفری، علی‌اکبر (۱۳۸۹)، *منافع استراتژیک مشترک و اتحاد امریکا-اسرائیل*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- حاجیان، ابراهیم (۱۳۹۰)، **مبانی، اصول و روش‌های آینده‌پژوهی**، تهران: دانشگاه امام صادق.
- سجادپور، محمدکاظم (۱۳۷۳)، «سیاست مهار دوجانبه در تئوری و عمل»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال هشتم، شماره ۱ و ۲.
- طباطبایی، سیدعلی (۱۳۸۵)، «لابی یهودیان امریکا، کارگزار تحریم ایران»، **فصلنامه سیاست خارجی**، شماره ۷۷.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۱)، **روابط ایران و امریکا: بررسی دیدگاه نخبگان امریکایی**، تهران: مؤسسه تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- علیخانی، حسین (۱۳۸۰)، **تحریم ایران، شکست یک سیاست**، ترجمه محمد متقی‌نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- فولر، گراهام (۱۳۷۳)، **قبله عالم (ژئوپلیتیک ایران)**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۳)، «لابی یهود و تداوم بحران در روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده»، **گزارش تحقیقاتی**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کیوان حسینی، اصغر (۱۳۸۸)، **لابی یهود و سیاست خارجی امریکا**، مشهد: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۵)، «تعارض دو ایدئولوژی: بررسی الگو و فرایند تقابل‌گرایی امریکا علیه ایران»، **زمانه**، سال پنجم، شماره ۴۴.
- محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسائل**، تهران: نشر دادگستر.
- موسی‌زاده، رضا (۱۳۷۹)، **سازمان‌های بین‌المللی**، تهران: میزان.
- مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر (۱۳۸۶)، **اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی: تأثیر بحران عراق بر تحولات سیاسی عربستان سعودی**، ترجمه محسن یوسفی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- مرشایمر، جان و والت، استفان (۱۳۸۶)، **لابی اسرائیل و سیاست خارجی امریکا**، ترجمه حسن مرتضوی و فیروزه مهاجر، تهران: بازتاب نگار.
- میلز، ایان (۱۳۷۴)، «علم، تکنولوژی و مطالعات آینده»، ترجمه محمداسماعیل ریاحی، **فصلنامه رهیافت**، شماره نهم.
- هادیان، حمید (۱۳۸۵)، «در پرتو شرایط جدید منطقه‌ای: کاوشی در روابط ایران و عربستان سعودی»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۳۹.

ب) انگلیسی

Barzegar, Keyhan (2000) "Detente in Katamis Foreign Policy and its Impact on Improvement of Iran–Saudi Relations", **Discourse: An Iranian Quarterly**, Vol.2, No.2.

Henderson, Simon (2005), "A Bedouin on a Camel? Saudi Foreign Policy and The Insurgency in Iraq", **Policy Watch**, Oct.5.

Henry Polucci, Iran (1991), **Israel and The United States**, New York: Griffon House.

Ramazani, R.K (1992), "Irans Foreign Policy, Both North and South", **Middle East Journal**, Vol.46, No.3.